تعابیر معرفتی پیرامون مرگ در آیات قرآن کریم و روایات

- تعبیر معرفتی موت در آیه « قُل إنّ ٱلمَوت ٱلّذي تَفرُّنَ منهُ فإنّهُۥ مُلَقيكُم»
- تعبیر معرفتی موت در آیه «كُلُّ نَفس ذائقَةُ ٱلمَوت»
- موت در روایت « يؤتى بالموت كأنّه كبش أملح»
- توصیف معرفتی از موت در تعبیر «ولكل ذي رمق قوت، ولكل حبة آكل، وأنتم قوت الموت»

تعبیر معرفتی موت در آیه «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»

منظور این‌که این «آنس»، به این صورت است. خدا رحمت کند اساتید را! همان روزهای اولیه طلبگی بنده بود که از حاج آقا علاقه‌بند شنیدم. فرمودند: آیه شریفه می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ»[1]؛ می‌خواستند درس طلبگی هم بدهند. فرمودند آیه نفرموده است: «سیلاقیکم». بلکه فرموده است: «فانّه ملاقیکم». «ملاقی» اسم فاعل دال بر استمرار - نه حدث - است. لحظه به لحظه موت دارد می‌آید؛ «و لو علم الإنسان علم ما وه فیه، مات خوفاً من الموت».

---

[1]. الجمعة، آیه ۹.

تعبیر معرفتی موت در آیه «كُلُّ نَفس ذائِقَةُ المَوتِ»

حاج آقا می‌فرمودند: کسانی که چشم‌شان می‌بیند، می‌بینند که لحظه به لحظه، نفسش از جای دیگر می‌آید. یعنی اگر نایی تمام است. لحظه به لحظه، درست مثل یک جریان است. «كُلُّ نَفس ذائِقَةُ المَوتِ»[1]؛ ما ذائقة را بعد از صد و بیست سال معنا می‌کنیم. اما خب، «ذائقة» که نمی‌گوید «کل نفس سوف تذوق الموت»، می‌گوید «ذائقة الموت». اصلاً کار نفس که از عالم دیگر به این‌جا آمده است، دم به دم «ذائقة الموت» است.

شاگرد: ضمیر «فیه» در تعبیر «علم ما فیه» به چه می‌خورد؟

استاد: در آن «ما». «ولو علم الانسان ما وه»؛ «وه» به انسان بر می‌گردد و «فیه» به «ما». مثلاً کسی را روی دیوار می‌برند. چشمش را بسته‌اند، ولی دیوار ای طنابی است که زیر پایش هزارها متر گود است. چشمش را بسته‌اند. می‌گویند اگر بداند که کجا دارد، راه می‌رود، قالب تهی می‌کند. یعنی اگر انسان موقعیت و خصوصیت زمانی و مکانی و وجودی که در آن است را بداند ... .

شاگرد۲: «ما وه فیه» همان موت است؟ چون بعدش می‌گوید «خوفا من الموت».

استاد: احسنت. اصلاً نکته این است. «ولو علم الانسان ما وه فیه لماتَ خوفا»؛ خوفاً از چه چیزی؟ خوف از این‌که از جای بلند پایین بیافتد؟! خوف از چه چیزی است که می‌میرد؟! «خوفاً من الموت». لذا گفتم که این متمحض در حکمت است. اصلاً این عبارت نمی‌خواهد موعظه کند. بلکه حتی اشاره به یک امر مخفی می‌کند که قابل موعظه کردن هم نیست. یک حکمت بسیار مخفی است. «ولو علم الانسان ما وه فیه لماتَ خوفا من الموت و من نجی فبفضل الیقین». اگر نجات پیدا کند به فضل یقین به کیفیت «ما وه فیه» است. یقین به موت.

---

[1]. العنکبوت، آیه‌ی ۵۷.

موت در روایت « يؤتى بالموت كأنّه كبش أملح»

لذا در آن روایت دارد که در روز قیامت موت را می‌آورند:

> **«يؤتى بالموت كأنّه كبش أملح فينادي فيقال: يا أهل الجنة : هل تعرفون الموت، فينظرونه فيعرفونه، فيقال لأهل النار : هل تعرفون الموت، فينظرونه و يعرفونه، فيذبح بين الجنة و النار، ثم يقال: يا أهل الجنة خلود بلا موت و يا أهل النار خلود بلا موت، فذلك قوله عزّ و جلّ: وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»[1].**

دیگر مردن تمام شد. « فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ»[2]؛ تا اینجا هستیم، خواب معنا دارد، بیداری معنا دارد، مردن معنا دارد، زنده بودن معنا دارد؛ ولی در قیامت به صحنه‌ای وارد می‌شوند که دیگر، خواب تمام است. « فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ»؛ ساهره یعنی کسی که دیگر برایش خواب معنا ندارد. همچنین در این حدیث می‌گویند: «ذبح الموت».

---

[1]. فیض کاشانی، الوافي، ج ۲۶، ص ۴۷۶.

[2]. النازعات، آیه‌ی ۱۴.

توصیف معرفتی از موت در تعبیر «ولكل ذي رمق قوت، ولكل حبة آكل، وأنتم قوت الموت»

در این خطبه هم حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «انتم قوت الموت». جملات بعدی را هم بگویم. در این خطبه ما جملات بعدی خیلی عجیب است. حضرت علیه السلام جملاتی می‌گویند که دو پهلو است:

> **أيّها النّاس إنّه من مشى على وجه الأرض فإنّه يصير إلى بطنها ، والليل والنهار مسرعان في هدم الأعمار ، ولكل ذي رمق قوت ، ولكل حبة آكل ، وأنتم قوت الموت ، وإن من عرف الأيام لم يغفل عن الاستعداد ، لن ينجو من الموت غنيّ بماله ولا فقير لاقلاله»[1].**

«أيها الناس»؛ اینها تمام موعظه است. دنبالش را ببینید. **«إنّه من مشى على وجه الأرض فإنّه يصير إلى بطنها ، والليل والنهار مسرعان في هدم الأعمار، ولكل ذي رمق قوت، ولكل حبة آكل، وأنتم قوت الموت»؛** «انتم قوت الموت» جمله‌ای است که ظاهرش موعظه است، یعنی ظاهر ادبیاتش نصیحت است، اما باطنش همان مطالب مهم است. شما خوراک مرگ هستید. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «و لكل ذي رمق قوت»؛ رمق، آن چیز کمی از حیات است که مانده؛ می‌گویند بقاء الروح. یک چیز کمی است. اینکه می‌گویند به اندازه سد رمق بخورد، یعنی همین اندازه زنده باشد. حتی چون «ارمق» به‌معنای نگاه کردن است، یک احتمال در ذهنم هست که مانده «رمق»، یعنی همین اندازه که بتواند نگاه کند. اینکه می‌گویند یک رمقی در او مانده است، یعنی می‌تواند نگاه کند. حضرت علیه السلام، راجع به مراحل محتضر فرمودند. فرمودند اول زبانش از کار می‌افتد. بعد گوشش از کار می‌افتد. یعنی توانی که بدن برای استماع و سماع نیاز دارد، نیروی بیشتری می‌برد نسبت به چشم. بعد گوش از کار می‌افتد و این قدر ضعف مستولی می‌شود. فرمودند گوشش نمی‌فهمد که اطرافیانش چه می‌گویند اما چشمش، هنوز اطرافیان را می‌بینند. من احتمال می‌دهم که ریشه رمق این باشد. چون «ارمق ببصره» یعنی همین اندازه بتواند یک نگاهی کند. یک رمقی در او مانده یعنی می‌تواند نگاه کند.

شاید چند بار دیگر خدمت شما عرض کرده‌ام. زمانی یک بیماری برای بنده پیش آمد، مریضی عجیب و غریبی بود؛ تمام توان مثل من طلبه تمام شد. لحظه‌ای که در بستر خوابیده بودم را یادم هست. توان نگاه کردن کسی که جلوی من می‌آمد را نداشتم. خیلی عجیب است. تا آدم نرسد، نمی

فهمد. آدم وقتی چشمش باز هست که می‌بیند! در مریضی با اینکه چشمم باز بود اما اصلاً توان دیدن نداشتم. لذا آن روز برای من واضح شد که نگاه کردن نیروی می‌خواهد. یعنی شما باید نیرو صرف کنید تا ببینید. اگر آن نیرو را نداشته باشید، چشم باز است و نور هم موجود است، اما نمی‌توانید، ببینید. چشم باید سیالیه بفرستد. حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمودند:

«كالبصر من العين»[2].

شاگرد: می‌توان گفت که رمق از نگاه گرفته شده است؟

استاد: ممکن است. ان شاء اللّه در جلسه بعد، مطلب را پی خواهیم گرفت.

اما «قوت» چیست؟ غذا است. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «ولكل ذي رمق قوت»؛ هر چیزی بخواهد یک ذره توان داشته باشد، غذا می‌خواهد. «ولكل حبة آكل»؛ هر آکلی یک غذا می‌خواهد و هر ماکولی هم ماکول یک آکلی قرار می‌گیرد. «وأنتم قوت الموت»؛ شماها هم خوراک مرگ هستید. این یعنی چه؟ ظاهرش یک تعبیر کنایی و استعاره است. یعنی مرگ هم شما را می‌خورد. یعنی عمرتان کم می‌شود، «لفي خسر»؛ هر روزی که از عمرتان می‌گذرد، دیگر رفته است. اینها تعبیرات موعظه‌ای و اخلاقی استعاره‌ای است. اما آیا منحصر در این است یا خیر؟؛ شما خوراک مرگ هستید. شما قوت مرگ هستید. آیا صرفاً استعاره است یا می‌توان معنای دیگری داشته باشد؟

و الحمدللّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. شيخ صدوق، التوّحيد، ج 1، ص 74.

[2] همان، ج 1، ص 91؛ «(ولم يولد) لم يتولد من شيء ولم يخرج من شيء كما يخرج الأشياء الكثيفة من عناصرها كالشيء من الشيء والدابة من الدابة والنبات من الأرض والماء من الينابيع والثمار من الأشجار ، ولا كما يخرج الأشياء اللطيفة من مراكزها كالبصر من العين».